

موانع رشد آزادیخواهی ایرانیان

ntact@korosherfanicoco.com

کوروش عرفانی

مبارزه در راه کسب آزادی در يك جامعه نه بطور اتفاقي روي مي دهد و نه بطور مكانيكي، چنين مبارزه اي تابع درك جمعي اعضاي آن جامعه از ضرورت كسب آزادي براي پيشرفت مادي و معنوي انسانها مي باشد. تا زماني كه چنين دركي در سطحي گسترده در جامعه جا نيافتد مبارزه اي كه ثمره ي آن كسب و استقرار نهادينه ي آزادي باشد نیز اتفاق نخواهد افتاد. هم از اين روي، تاكيد سازمانهاي سياسي كوچك و بزرگ ايراني بر اينكه در جامعه قيامي سرنگون ساز اتفاق خواهد افتاد كه ثمره ي آن دستيابي به آزادي است، وعده اي بود بي پایه و اساس. تجارب تاريخي مشخص مانند محور رژيم استبدادي در سپانيا و پرتغال نشان مي دهد تا آزاديخواه، در سطحي انبوه و په نحوي ريشه دار، در جامعه نباشد قيامي براي استقرار آزادي نیز صورت نخواهد گرفت. آیا بعد از گذشت نديك به يك ربع قرن از حیات استبداد مذهبي در ايران، اين درك از ضرورت آزادي در جامعه پديد آمده است؟ آیا مي توان اميدوار بود كه جامعه ي ايراني به سمت دروني كردن ضرورت آزادي براي آینده ي خود پيش مي رود؟ آیا بقاي استبداد در جامعه زير سوال خواهد رفت؟ مقاله حاضر ضمن پاسخ گويي به اين سوالات، برخي از نکات را در مورد چگونگي شکل گيري اين درك اجتماعي از ضرورت آزادي مورد بحث قرار مي دهد.

آشنایي با آزادي

آزادي براي انسان نه يك انتخاب كه يك ضرورت است، مگر آنكه كسي بخواهد از مرتبه انساني خود پايين تر آمده و قبول كند كه به حیات خود، در عين محرومیت از آزادي ادامه دهد. زندگي بدون آزادي، انسان را به مرتبه اي مادون بشري سوق مي دهد و فرد در مرتبه معنوي حيوان يا برده عمر مي گذراند.¹ اينكه در جوامعي مانند ما ميليونها نفر، زندگي در شرايطي اين چيني را پذيرا مي شوند ناشي از چند عامل است:

= عدم اطلاع از آزادي: در جامعه ي فاقد آزادي، انسانها در استبداد به دنيا مي آیند، در استبداد مي زيند و در استبداد مي ميرند. زماني كه جامعه بسته است و انسانها فرصت ديدن واقعي ديگر، جز ديكتاتوري كه آنها را احاطه کرده است، ندارند، هرگز حتي فرصت زير سوال بردن زندگي آغشته به استبداد خود را نخواهند داشت. درجهل مركب مي مانند و مي ميرند.

= عدم شناخت آزادي: ممكن است برخي از افراد فرصت ديدن و يا حتي زندگي كرن دريك جامعه آزاد را داشته باشند، اما چون شاخص و راهنماي مقايسه اي ندارند و يا چون جدي و عميق به محيطي كه در آن هستند نگاه نمي كنند، به شناخت پديده نیز نایل نمي آیند و به نوعي، بود يا نبود آزادي برايشان يكي است. اينها حتي بعد از مشاهده ي يك جامعه ي آزاد و يا سالها زندگي در آن، باز به درون جامعه استبدادي برمي گردند و در نبود آزادي، به بقاي خود ادامه مي دهند. مانند انسانهاي كور رنگي كه اصولا رنگها برايشان معنا و يا وجود خارجي ندارد. مثال: صدها هزار ايراني كه از درون «جوامع آزاد» به داخل ايران تحت حكومت آزادي كش جمهوري اسلامي بازگشتند و در حال زنده گي خود هستند.

¹ در اين باره نگاه كنيد به مقاله: «فرد و جامعه در مبارزه استبدادي» در آدرس: <http://www.korosherfani.com/neveshteha/fardestebdad.PDF>

= عدم درك آزادي : باز اگر فردي به جستجو نپردازد و شناخت تفهيمي از پديده آزادي بدست نياورد، هرگز ضرورت وجود و نقش آزادي را در زندگي فردي و اجتماعي انسانها درك نكرده و بدین خاطر، براي وارد شدن در يك مبارزه ي آگاهانه جهت آزادي خواهي در جامعه خود اقدام نمي كند. درك آزادي ديدي باز مي خواهد كه در چهارچوب آن، حفظ حرمت انسان و اهميت شكوفايي او نقش مهمي داشته باشند. اگر اين درك در كسي حاصل شود دو حالت قابل تصور است : يا فرد از شجاعت برخوردارست و در اين صورت با اين دو عنصر (درك و شجاعت) تبديل به يك مبارز فعال مي شود. يا از شجاعت مبارزه گري برخوردار نيست و در اين صورت، حداقل زندگي تحت استبداد را نمي پذيرد و هجرت مي كند.

آنچه از اخبار و گزارشها و شواهد برمي آيد اينكه، امروز كم نيستند كساني كه در ايران به اين مرحله رسیده اند، آن اندكي كه به عنصر شجاعت مجهزند در صف مبارزين مشغولند، يا در زندان يا بيرون از زندان ؛ اما جمع كثيري كه به اين درك نائل شده اند و فاقد شهامت مبارزه گري هستند، ترجيح مي دهند كه راهي براي خروج از كشور بيابند. تعداد مهمي از 200 هزار نفري كه هر ساله ايران را ترك مي كنند از همين افراد هستند. دارا بودن مقام نخست ايران در زمينه فرار مغزها در جهان نشان دهنده ي اين است كه اغلب افراي كه ترك وطن مي كنند تحصيل كرده و متخصص مي باشند. تصور اينكه سطح تحصيلي آنها به دركشان از ضرورت آزادي در زندگي فردي و اجتماعي منجر شده باشد بسيار محتمل است.

البته همه ايرانياني كه در داخل كشور به اين درك نائل آمده اند از كشور خارج نشده اند، برخي به اجبار و برخي به اختيار.

از آنسوي نيز، همه ي آنها كه در خارج هستند، به صرف در خارج بودن خود، به اين درك اهميت آزادي نائل نشده اند. در ميان آنهايي كه در خارج از كشور به اين درك دست يافته اند بعضي داراي شجاعتند و به مبارزه ي فعال پيوسته اند. بعضي ار اين مبارزان حتي براي ادامه مبارزه به داخل كشور باز مي گردند كه البته تعدادشان اندك است، اكثريت اين مبارزين، در خارج از كشور فعالند.

عده اي از كساني كه به اين درك نائل شده اند و فاقد شجاعت هستند راه مبارزه را در پيش نگرفته اند و يا حتي آنرا ترك كرده اند. اين گروه البته، بر اساس يك طبقه بندي اخلاقي و وجداني، در انتقاد آميزترين جاگاه قرار دارند. افراي كه مي دانند چقدر براي انسان و جامعه مهم است كه از نعمت آزادي برخوردار باشد، اما ترجيح مي دهند كه براي حفظ جان و زندگي و امنيت شخصي خود، به اين شناخت و درك بي اعتنايي كنند و نسبت به زندگي 65 ميليون ايراني در زير يك استبداد جنايتكار و خشن، بي تفاوت باشد.

برخي از خارج نشينان نيز، چنانچه گفتيم، اصولاً به دنبال اين درك نرفته اند. نهايت اينكه در ميان تمام مقوله هاي فوق و در بين 70 ميليون ايراني در درون كشور و در سراسر جهان، تنها آن معدود ايراني هايي در يك مبارزه ي آزاديخواهانه متعهد هستند كه :

= ضرورت وجود آزادي را در حفظ حرمت انساني و پيشرفت تاريخي يك جامعه درك كرده اند و
= شهامت لازم براي مقابله با استبداد حاكم را جهت بدست آوردن اين آزادي دارا مي باشند..

شمار آزاديخواهان ايراني

بسته به اينكه بخواهيم خوشبينانه يا بدبينانه قضاوت كنيم و اينكه با واقع گرايي يا ذهني گرايي با موضوع برخورد كنيم، رقم افراي را كه واجد اين دو شرط هستند كم يا زياد خواهيم دانست. اما از حيث تعداد، اين رقم هر چه كه باشد، يك امر بيروني مي تواند به عنوان شاخص عمل كند : اينكه استبداد مذهبي حاكم بر كشورمان، تاكنون بيش از 24 سال و 9 ماه است برقرار است و خواهيم ديد كه عمر آينده آن چقدر خواهد بود.

بر اين اساس، براي آنكه هر ايراني و بخصوص جوانان و نوجوانان در داخل كشور بتوانند ايده اي در مورد زمان تقريبي رهايي ميهن از چنگ استبداد كنوني داشته باشند، بايد با صراحت بگويم كه معيار، آن زماني است كه شمار افراي كه مجهز به دو عنصر فوق (درك ضرورت آزادي و شجاعت) باشند رو به ازدياد بگذارد و آنقدر زياد شود كه در يك مقطع زماني، اين

آزادخواهان بتوانند، با تکیه بر نیروی خود و حمایت وسیع مردم، وارد نبرد سرنوشت ساز با رژیم شوند و پیروزمندانه از آن سر بیرون آورند.

بدیهی است که در یک نگاه کلی بر اوضاع داخل کشور، روند عمومی قضایا به این سوی می رود، کافی است به رشد و بلوغ جنبش دانشجویی و جوانان نگاه کنیم و یا به تولیدات فکری جامعه که در جهت زیر سوال بردن نظم ضد دموکراتیک کنونی است توجه داشته باشیم. اما این روند کند و پراکنده به تنهایی نمی تواند امیدبخش آزادی ایران آینده باشد. باید فرایند ضعیف و شکننده فعلی با تمام توان و ابتکار ما مورد تقویت و تشویق واقع شود تا سرعت کافی را پیدا کند و در سطح جامعه فراگیر شود.

چنین اقدامی نیازمند کار و تلاش و فداکاری بسیار است، امری تصادفی و خودبخودی نیست. این فرایند نیازمند تلاش در دو محور است :

- 1- جا انداختن درک ضرورت آزادی در میان مردم، در میان توده های مستعد مردم نزد قشرهای متوسط و پایین جامعه
- 2- بازسازی پایه های ارزشی شهامت و شجاعت در روانشناسی اجتماعی توده ها

1- جا انداختن درک ضرورت آزادی در میان مردم

این مهم به افرادی برمی گردد که از فرصت و امکان مطالعاتی برخوردارند و می توانند نخست خود را، با استفاده از امکانات موجود، مجهز به این شناخت کنند. مطالعه ای که باید سبب شود هریک از فعالان این کار، به پاسخهای روشن و چه بسا درونی شده درباره سوالات زیر دست یابند :

= چرا باید به هر بهایی که شده آزادی در جامعه مستقر شود ؟

= چرا نباید در باره ی نبود آزادی کوتاه آمد ؟

= چرا وظیفه داریم از جانمان بگذریم اما از آزادیمان نگذریم ؟

= ضرورت های فردی وجود آزادی چیست ؟

= ضرورت های اجتماعی وجود آزادی چیست ؟

برای یافتن پاسخ به این سوالات باید به منابع کتبی و شفاهی موجود مراجعه کرد : کتاب، مطبوعات، نوار، اینترنت... باید تلاش کرد در این باره منابع را یافت، تکثیر کرد، تدوین کرد، خلاصه تهیه کرد و آنها را مورد بحث و بررسی قرار داد تا استدلالها خوب برای هر کس جا بیافتند.

مهم این است که برای خودمان، به عنوان کسی که می خواهیم با عامه ی جامعه وارد ارتباط شویم، این مسائل خوب درونی شده باشد. هدف این است که از «آن کس که نداند و نداند که نداند» به «آن کس که بداند و بداند که بداند» تبدیل شویم.

با رسیدن به شناختی که عمیق و استدلالی باشد می توانیم کار را در این باره آغاز کنیم. البته ارتباط با توده ها باید با رعایت ویژگیهای جامعه شناختی آنها باشد : باید بدانیم با چه زبانی با هر فردی یا با هر قشری می بایست صحبت کرد، چه موارد و مثالهایی را مورد استفاده قرار داد و به چه طریقی موضوع را به گفتگویی ملموس و قابل درک تبدیل کرد. دلیلی وجود ندارد که این بحث فقط حول یک محور دور بزند، باید به سایر جنبه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی صنفی مبارزه ی ضد استبدادی پرداخت و ویژگی چند جانبه بودن مبارزه را نشان داد. هدف نهایی این فعالیت آن است که مخاطب، تا حد ممکن، به این باور نزدیک شود که آزادی یک ضرورت مطلق برای پیشرفت و ترقی مادی و معنوی فرد و جامعه است.

بسیاری از وقت و امکاناتی که صرف بحثهای تکراری و نازای سیاسی می شود و زمان را در رادیو و تلویزیونهای ماهواره ای، پالتاک، سایتهای اینترنتی و غیره پر می کند و در عین حال هیچ دست آورد مشخصی هم به همراه نمی آورد، می تواند برای این منظور مورد استفاده قرار گیرد.

نباید تصور کنیم که آزادی خواهی یک پدیده ی ذاتی و خودبه خودی ست و یا افراد به طور تصادفی آزادیخواه می شوند. تا زمانی که کار فکری و محتوایی مشخص در این باره وجود نداشته باشد نمی توان امیدوار بود که این مهم حاصل شود.

2- بازسازی پایه های ارزشی شهامت

این مورد دوم نیز نیاز به آن دارد که بدانیم چه عواملی به عنوان دست آویزهای اخلاقی و ارزشی می تواند سبب شود که شهامت و شجاعت مبارزه گری در ایرانیان تقویت گردد. چنانچه قبلاً نیز گفتیم، جمهوری اسلامی به طور عامدانه، آگاهانه و برنامه ریزی شده تلاش وسیعی را به خرج داد تا تمامی ارزشهای انسانی، تاریخی، ملی، فرهنگی و حتی مذهبی ملت ایران را که به او اجازه می داد در مقابل ستم و ظلم واکنش نشان دهد، تضعیف کرده، مال خودکند، از معنا تهی سازد، مسخ کند و یا حتی محو و فراموش سازد. هدف، بار آوردن جامعه ای بود با نسل هایی بی هویت، گم گشته، چند شخصیتی، سست اراده و در یک کلام، ترسو و تابع. رژیم اسلامی، اعوان و انصارش و مشاوران بیگانه اش، که البته از حفره های فرهنگی و تاریخی ایران و ایرانی خوب آگاهی داشتند، در این کار موفقیت مهمی بدست آوردند. آنها نام و تاثیر سیاوش، رستم، گردآفرید، آرش، ابومسلم، بابک، کاوه، امیرکبیر، مصدق، دکتر فاطمی، حنیف نژاد و جزئی و قهرمانان دیگر محلی و بومی و قومی ایرانیان را از جامعه دور کردند و به جای آن، ابولفضل، مالک اشتر، علامه مجلسی، آیت الله نوری (دشمن قیام مشروطه)، کاشانی، خمینی، چمران، بهشتی و صیاد شیرازی را به عنوان «قهرمان» و «اسوه تقوی و مردانگی» به جامعه تحمیل کردند.

به جای بیش از شش هزار سال تاریخ تمدن ایران با آموخته ها و تجاربش، 1400 سال تاریخ غیر ایرانی اسلام را جا انداختند. به جای استناد به ارزشهای اخلاقی و فرهنگی مندرج در پیشینه فرهنگ کهن ایرانی، به احادیث و روایات ائمه و شخصیتهای ناشناخته عرب استناد دادند. به جای بزرگداشت یادبودهای متعلق به تاریخ پیشینیان مردم ایران، جامعه را واداشتند که در عید و عزای شخصیتهای غیر ایرانی شادی و زاری کند. به جای آموختن آنچه تولید یک فرایند فرهنگ ملی ایرانی است به دانش آموزان و دانشجویان، جزئیات بی فایده یک فرهنگ غیر بومی را معرفی کردند. همه اینها، نمونه هایی بود از تلاشهای سیستماتیک نظام برای بی ریشه ساختن مردم ایران. بی هویت ساختن یک ملت، تا به عنوان مردمی که با خود و آن چه بوده اند بیگانه شده اند، بتوان بر آنها آسان حکومت کرد.

این در حالی بود که در فرهنگ مردمی کهن ایرانی مفاهیمی چون «جوانمردی»، «گذشت»، «احسان»، «احترام به دیگران»، «دست گیری از ضعیفان»، «مقابله با ستم و زور» و «حفظ حرمت و آبرو و شرف» به عنوان ارزشهایی پایه ای، نسل به نسل منتقل شده بود و دیدیم که در فرصتهای مختلف، مردم ایران با تکیه بر این ارزشها، البته در کنار علتها تاریخی خاص هر دوره، حکومتهای مستبدی چون قاجار و یا پهلوی را به زیر کشیدند. جمهوری اسلامی اما به عنوان حکومتی ضد دمکراتیک، ضد ایرانی، ضد ملی و ضد انسانی، همه آنچه را که برای تخریب پایه های هویت تاریخی و شخصیت ملی ایران و ایرانی لازم بود، بکار گرفت.

ویران سازی ارزشهای ایرانی توسط رژیم

در کنار این تلاش برنامه ریزی شده، با گسترش فقر، فساد، فحشا و اعتیاد پایه های اخلاق اجتماعی ایرانیان را نیز به منجلاهی کشاند که امروز به روایت گفته ها و خبرها «پدر بر پسر رحم نمی کند»²، «برادر به برادر خیانت می ورزد» و «اکثریت نیز این فاجعه را عادی می پندارد».

² یک مثال فاجعه وار از این بی رحمی پدر نسبت به پسر را در مطلب زیر می بینید: «راز بیماری که ناپدید شد. پدر پسر بیمار خود را خفه و جسدش را دفن کرد.» روزنامه انتخاب، چهارشنبه 21 آبان 1382، صفحه 9.

وضعیت فاجعه بار ایران با همت حاکمیت پست ترین و کثیف ترین قشر تاریخی ساختار اجتماعی ایران، یعنی روحانیت، سبب شد که همه ضد ارزشها جای ارزشها بنشینند : دروغ به جای راستگویی، دزدی به جای امانتداری، خیانت به جای صداقت، قتل به جای احترام به حیات دیگری، خود خواهی به جای دگر خواهی، بی تفاوتی به جای کمک و یاری، تجاوز به جای ناموس داری، تن فروشی به جای حرمت داری، رشوه خواری به جای انجام وظیفه، سخت گیری به جای تساهل و مدارا، شیادی به جای شفافیت، ظلم پذیری به جای حق طلبی، ستم گری به جای عدالت خواهی، مماشات با زورگو به جای اعتراض گری، توسری خوری به جای سربلند کردن، تسلیم طلبی به جای مبارزه جویی، فرار از واقعیت به جای تعبیردهی واقعیت، اهانت به جای احترام، سطحی گرایی به جای تعمیق، فریبکاری به جای درستکاری، دورویی به جای یک رویی، مغلظه بافی به جای رک گوئی، ظاهر گرایی به جای صفای باطن و ...³

همه ی این جایجایی ها ارزشها با ضد ارزشها سبب شده است که کیفیت روانی افراد و ماهیت اخلاقی جامعه به سطحی برسد که در آن، عناصری مانند شهامت و شجاعت امکان شکل گیری در نزد شمار وسیعی از اعضای جامعه را پیدا نکند. به جای این دو، ترس و بزدلی و وحشت در دلها و جانها حاکم است و به همین خاطر، امکان پیوستن انسانهایی ترسو و فاقد شجاعت و فاقد اعتماد به یکدیگر به مبارزه ای که همراه با خطر است و نیاز به حمایت متقابل توده ها از یکدیگر دارد بسیار پایین می باشد. از این روی و با چنین شکل بندی از جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی است که حکومت جمهوری اسلامی بیش از 24 سال است بر راس قدرت باقی مانده است. علت این بقاء چیست ؟ علت آن است که ایرانیانی که از یکسو ضرورت وجود آزادی در جامعه را درک کرده باشند و از سوی دیگر شهامت مبارزه برای بدست آوردن آنرا داشته باشند به شمار کافی وجود ندارد. همین نبود تعداد کافی آزادیخواهان است که جمهوری اسلامی را در گذشته بیمه کرده و تا زمانی که تلاش مشخص، فکر شده و برنامه ریزی شده برای تقویت و فزونی شمار آزادیخواهان در جامعه صورت نگیرد، این بیمه بقای رژیم ادامه خواهد داشت.

تلاش برای بازسازی ارزشها

برای همین نیز، وظیفه مبارزین و فعالان سیاسی است که در جامعه به تقویت جدی ارزشهای فرهنگی و اخلاقی بومی و ایرانی و انسانی دست بزنند تا ماهیت شخصیتی شمار مهمی از ایرانیان از حالت مسخ شده و بی هویت کنونی درآید. در سایه ی چنین کاری آنها می توانند برای خود، دارای شاخص های اخلاقی و ارزشی جدیدی بشوند، با اتکاء به آنها بر انفعال و ترس درونی شده شان فائق شوند و تبدیل به یک مبارز فعال راه آزادی بشوند. بازسازی فرهنگی ارزشهای از دست رفته جامعه، امروز یک کار به طور صرف فرهنگی نیست، بلکه هم چنین، یک کنش سیاسی محسوب می شود.

با کار فعال روی این دو محور شاهد خواهیم بود که بن بست مبارزه سیاسی برای تغییر آفرینی در ایران به گونه ای پایه ای حل و فصل خواهد شد. این برخورد ریشه ای با قحطی مبارز فعال و فداکار در جامعه سبب خواهد شد که روز به روز بر تعداد مبارزین افزوده شود و براساس قانونمندی « تغییرات کمی تغییرات کیفی را موجب می شوند»، به جایی خواهیم رسید که یک « جنبش آزادیخواهی» به معنای خاص کلمه در کشورمان شکل خواهد گرفت. جنبشی که دارای ریشه و زیربناست و به همین خاطر تداوم پیدا می کند و موفق می شود. این جنبش متشکل از ایرانیانی خواهد بود که می دانند چرا آزادی می خواهند، می دانند چرا نمی توانند از آزادی خود و جامعه شان بگذرند، می دانند که چرا حاضر به پرداخت هر بهایی

³ در این باره خواندن مقاله زیر را سفارش می کنم : « جرم پروری ابزار کنترل جامعه» در آدرس زیر : <http://www.koroshfani.com/neveshteha/jormparavari.PDF>

برای دستیابی به آن هستند و بطور عملی نیز حاضرند این امر را با فداکاری و حتی از جان گذشتگی خود نشان دهند.

از زمانی که مردمی مجهز به این دو خصلت شدند، هیچ نیرویی قادر نیست در مقابل آنان ایستادگی کند.

کافی است به مقاومت جانانه مردم عراق در شرایط کنونی نگاه کنیم. پس از آنکه شوک تهاجم اولیه نیروهای متحدین گذشت، عراقیها دریافتند که کشورشان توسط نیرویی اشغال شده که به جان مردم ساکن آنجا رحم نمی کند، در حالیکه موزه چند هزار سال تاریخ آن کشور را غارت می کنند به حفاظت از چاههای نفت همت می گمارد، هزاران تن سلاح و مهمات آن کشور را که بابت آن میلیاردها دلار از ثروت این مردم پول پرداخت شده در عرض چندروز نابود می کند، اداره امور کشور را به مشتکی وطن فروش و نوکر بیگانه می سپارد، دست اسرائیل را در استقرار نظامی و اقتصادی در عراق باز می گذارد، صحبت از باقی ماندن همیشگی در این کشور می کند، بر سر ثروتهای متعلق به مردم عراق با کمپانی های بزرگ آمریکایی قرارداد می بندد، از برقراری آب و برق عادی مردم عاجز است، با افراد بومی مانند نژاد کهتر برخورد می کند، سربازانش به دختران و زنان عراقی تجاوز می کنند و ... اینجا بود که مردم عراق به خود آمدند و تصمیم گرفتند که از شرف انسانی و حرمت ملی خود جانانه دفاع کنند.

آمریکا تلاش بی سابقه ای را به راه انداخت که مقاومت ملی مردم عراق را به عنوان عملیات تروریستی اعراب غیر عراقی جلوه دهد. اما دیری نپایید که مشخص شد عملیات نظامی ضد آمریکایی، قبل از هر چیز و پیش از هر کس، توسط مبارزان عراقی صورت می گیرد. کسانی که حاضر نیستند صرفاً برای حفظ جان خود، این اهانت تاریخی آمریکا و اسرائیل به ملت عراق را تحمل کنند.

می بینیم که آنچه بر عراقیها در این چند ماه رفت به نسبت ظلم، جنایت، غارت و توهینی که به مردم ایران توسط رژیم در این بیست و چهار سال رفته است، چیز زیادی نیست؛ اما به خاطر همین اندازه هم، هر روز چند عراقی با به خطر انداختن جان خود و یا بطور مستقیم از طریق عملیات انتحاری به آن واکنش نشان می دهند و حاضر به تحمل وضعیت کنونی نیستند. کاری که مردم ایران از انجام آن بسیار دور هستند و درصد بالایی از مردم ایران حتی برای شرکت در یک راهپیمایی اعتراضی هم وحشت دارند تا چه رسد مثلاً به انجام عملیات انتحاری بر علیه مقر ولایت فقیه.

این تفاوت از کجا ناشی می شود؟ این تفاوت به خاطر همین سست کردن ارزشهای زاینده ی غیرت، شهامت و شجاعت است. در ایران نیز، در ابتدای انقلاب، بودند جوانانی که از طریق فدای جان خود به حضور افرادی مانند دستغیب خاتمه دادند یا بعدها موارد معدودی مانند علی اکبر اکبری که به حیات ننگین اسدالله لاجوردی جلاد اوین پایان بخشید. اما برای یک جنبش آزادیخواهی که به سرنگونی رژیم استبدادی منجر شود، نیاز به نیروهای شجاع بسیار بیشتری است.

مردم عراق هنوز به ارزشهای اخلاقی و انسانی خود پایبندند و با الهام از آنها، مبارزه ای را به راه انداخته اند که قویترین و مجهزترین ارتش دنیا رادر عرض چند ماه به اوج خواری و شکست کشانده است. اگر ملت عراق نیز در این مقطع، حرمت و هویت خود را با فدای جان فرزندان حفظ نکند، فردا که موساد و سرمایه گذارهایش، بر اساس کاری که از حالا شروع کرده است، هزاران قمارخانه و فاحشه خانه در سراسر عراق دایر کرد و دهها مجله و کانال تلویزیونی پرنوگرافیک برایشان تاسیس کرد، شاید دیگر برای چنین کاری دیر باشد.

نتیجه گیری

در کشور ما، جمهوری اسلامی سالهاست که به نبود سازی پایه های روانی مقاومت مشغول است. وسایل ارتباط جمعی رژیم 24 سال است که به کار مغزشویی و مسخ سازی روان جامعه مشغولند. هر چند که به نتیجه مطلوبشان نرسیدند، اما حداقل موفق شدند میلیونها ایرانی را به مشروب، مواد مخدر، قمار، فحشاء، بازی، شیطان پرستی، رویای رفتن به اروپا و آمریکا، موزیک بی محتوا، سکس، اعتیاد به اینترنت، بازی کامپیوتری، و ... مشغول

دارند. همه اینها میلیونها ایرانی را به افرادی بی خیال، بی تفاوت، کم سواد، فاقد دید، بی شهامت، منفعل، تسلیم گرا و عافیت طلب تبدیل ساخت. رهایی از شر کلیت نظام، نیازمند بازسازی جدی جسم و روان این میلیونها ایرانی است: بازتولد شعور در ذهن ها و سلامت در جسم ها. این کار را می توان «نهضت آزادیخواه سازی ایران» نامید که به طور ضروری قبل از «جنبش آزاد سازی ایران» قرار می گیرد. این کار یعنی تبدیل همه این جوانان مستعد و تحصیل کرده، به انسانهایی آگاه و مبارز که سرنوشت خود را از دست مشروب و مواد مخدر توزیع شده توسط باندهای نهادهای دولتی جمهور اسلامی در می آورند و برای تعیین آنچه می خواهند باشند، تلاش می کنند. جوانانی که راز بهتر زیستن را نه در مردن آرام در یک جامعه آلوده به استبداد و فساد، بلکه در رشد و شکوفایی در جامعه ای آزاد و آباد جستجو می کنند. معنای زندگی خود را نه در تحمل آنچه هست که در تغییر آنچه هست بیابیم. جوانان ایرانی که هنوز بطور کامل آلوده ی این چرخه ی مسخ سازی جمهوری اسلامی نشده اند می توانند، با تکیه بر فهم و درک خود از قضایا و توان و قدرت جسمی و روحی خود سرنوشت تاریخی کشورشان را از نو رقم زنند. گذر زمان به تنهایی مشکلی را حل نمی کند و چیز زیادی را دگرگون نمی سازد. هر تغییری تابع شرایط از یکسو و تابع اراده انسانها از سوی دیگر است. اینک که شرایط عمومی دگرگون آفرینی در ایران مستعد است اراده خود را نیز به آن اضافه کنیم و ایران را از حیات نکبت بار تحت سلطه رژیم آخوندها بیرون بکشیم، چه، فردایی روشن و شاد در انتظار هر ملتی است که برای نجات خود همت می کند. نیاز به درجا زدن و تکرار بحثهای تکراری نیست. نیاز به دعوا بر سر جزئیات بیپوده ای که از هدف اصلی مبارزه بسیار دور هستند نیست. نیاز به انتظار برای ظهور ناجی ناپیدا نیست. نیاز به انتظار معجزه داشتن از تشکل ها و شخصیتهای دگم، سیاستباز و خودخواه نیست. نیاز به ارئه ی هیچ نسخه شامل رهبر و نظام آینده و غیره نیست. اینها همه بحثهایی است فرعی که تا اصل موضوع تامین نشده باشد جایی برای مطرح شدن ندارند. نیاز واقعی، برخورد ریشه ای با پدیده استبداد است. تا زمانی که خصلت استبداد پذیری از جامعه گرفته نشده باشد استبداد شانس تداوم خواهد داشت. ترویج اندیشه آزادیخواهی در عمیق ترین سطح خود و در نزد توده های وسیع مردم یگانه پاد زهر سم استبداد پذیری می باشد. از زمانی که جامعه دیگر قادر به تحمل استبداد نباشد، شکل سیاسی مناسب مبارزه را نیز خواهد یافت و تبعات آن مانند نظام سیاسی و الگوی حکومتی را نیز پیدا خواهد کرد. گذراندن صدها و هزاران ساعت از وقت خود و مردم را درباره شکل حکومتی، رهبر حال و آینده، چگونگی قانون اساسی و امثال آن همگی نمودهای بارز وقت هدر دادن است. آنچه قبل از همه این موضوعات باید برای مردم روشن شود این است که اصولا چرا ضرورت دارد که به عمر حکومت استبدادی حاکم بر زندگی خود پایان دهند. زمانی که این بحث جا افتاد، باید درباره روشها و شکل بحث کرد، به قول یک ضرب المثل فرانسوی گاو را باید جلوی گاری بست نه پشت آن. رعایت ترتیب و تقدم مراحل برای برقراری یک قیام آزادیبخش عمومی لازم است. آنچه می گوئیم بخصوص در مورد کسانی صادق است که می خواهند و می توانند بطور ریشه ای با موضوع برخورد کنند. بدیهی است در این میان، مبارزات صنفی، اجتماعی و سیاسی کنونی در جامعه روند خود را به پیش می برد⁴ و این حرکتها، که باید کنش های قهرآمیز آنها را همراهی کنند، جو روانی و شرایط عینی را برای کار ریشه ایی که از آن سخن می گوئیم هر چه مساعدتر و آسانتر می کنند.

**

www.koroshfani.com

16 /12/2003

⁴نگاه کنید به مقالات: « نقش جنبش های صنفی در استراتژی سرنوشتی » و « جایگاه کنونی مقاومت مسلحانه

اجتماعی در ایران در آدرس زیر : www.koroshfani.com